



پیرن فرخانی بی نشان خان و عمال و احوال

کتاب فیضان صاحب دی قواعد صرف جامع عوائد شکر مجید فضیلتی نسخہ

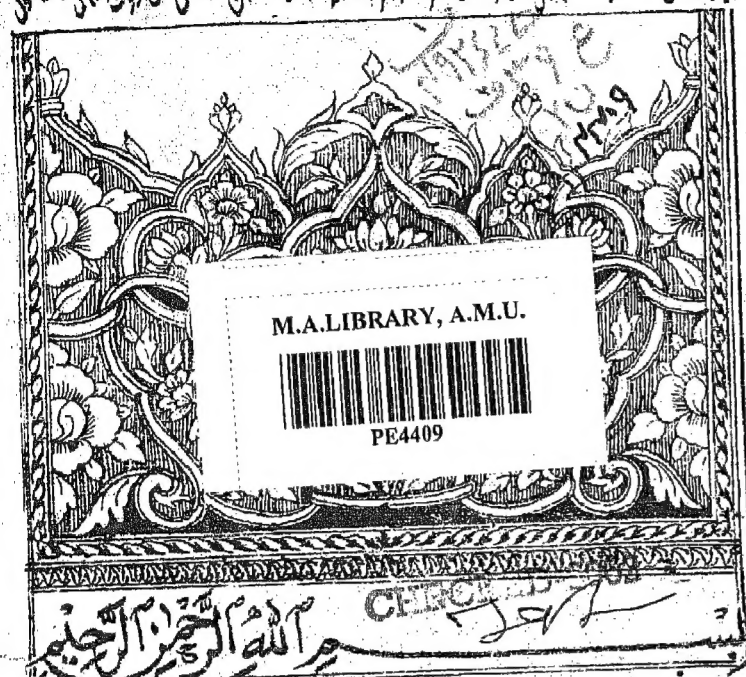
فصل الثانی

طریق نسیمی مطبوعه مطبع محمد صالح المودعی جناب مولوی محمد عبدالکلام علی صاحب المد

ураган, сдвиг

در مطبع طوکر کا روزنامہ گزٹ برکھ

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, located at the top of the page.



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4409

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعلمين والصلوة على  
رسوله محمد وآله أجمعين بدان علمك الله  
تعالى که کلمات عربی است فعل اسم و حرف  
فعل مکه است مبنی برای افهام معنی با یکی از از نه نشانه

Extensive handwritten text in Persian script, likely a commentary or continuation of the text, located on the right side of the page.

والعزیز علیہ السلام صبح بوقت نمودن مخاطب ابامری چون فرمود

ماضی و حال و مستقبل چون فتح الله کشاد و خداوند فتح کنی شاید  
 یا خواهد کشاد و اسم کلمه است موضوع برای معنی مستقبل  
 با یکی از از منته مذکوره و محرف کلمه است موضوع برای  
 معنی غیر مذکور و در اینجا همان  
 معنی غیر نقل خود هبت من البصره الى الكوفة  
 انا فعل فتمت ماضی مضارع و امر ماضی فعلی مضارع  
 برای دلالت بر حدوث کاری در زمان گذشته و مضارع  
 فعلی مضارع برای دلالت بر حدوث امری زمان حال استقبالی  
 و امری مضارع برای دلالت بر حدوث امری چون قرء





قیاس آن بود که هر یک ماضی و مضارع بر مبنی و صیغه می آمد

موافق عدد اقسام فاعل لیکن ماضی بر سه پاره آید

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است

باقی خاص مضارع بر یازده چهار قسم است



[illegible]















[illegible]



در روز جمعه بود که در آن روز از آنکه  
مستغاثان پیشانی و قدم رودند  
و باقی که بعضی مستغاثان را  
کوفه که در آن روز از آنکه  
سایه شکر نامی است که در آن روز  
و باقی که بعضی مستغاثان را  
کوفه که در آن روز از آنکه  
سایه شکر نامی است که در آن روز

نوادیر العرفین

که در و یاد ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و رباعی مزید آنکه  
چون بگذرد ۱۲ چون بیفتد و بگذرد ۱۳

در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد یا ماضی که در چهار ص

و زیاده بود و زیاده فعل بشین از سه حرف باشد و لا یجاو زست

بدانکه ثلاثی مجرد در شش باب اول فعل یفعل یفتح عین

و کسر مضارع ضرب یضرب ضربا ضارب ضرب یضرب یضرب یضرب

و النبی لا یضرب و انظر مضرب یضرب الاله مضرب یضرب یضرب یضرب

و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب یضرب باب دوم فعل یضرب عین

ضم مضارع نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر

در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد یا ماضی که در چهار ص  
و زیاده بود و زیاده فعل بشین از سه حرف باشد و لا یجاو زست  
بدانکه ثلاثی مجرد در شش باب اول فعل یفعل یفتح عین  
و کسر مضارع ضرب یضرب ضربا ضارب ضرب یضرب یضرب یضرب  
و النبی لا یضرب و انظر مضرب یضرب الاله مضرب یضرب یضرب یضرب  
و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب یضرب باب دوم فعل یضرب عین  
ضم مضارع نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر  
این باب را بر سر بیایم و در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد یا ماضی که در چهار ص  
و زیاده بود و زیاده فعل بشین از سه حرف باشد و لا یجاو زست  
بدانکه ثلاثی مجرد در شش باب اول فعل یفعل یفتح عین  
و کسر مضارع ضرب یضرب ضربا ضارب ضرب یضرب یضرب یضرب  
و النبی لا یضرب و انظر مضرب یضرب الاله مضرب یضرب یضرب یضرب  
و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب یضرب باب دوم فعل یضرب عین  
ضم مضارع نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر

این باب را بر سر بیایم و در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد یا ماضی که در چهار ص  
و زیاده بود و زیاده فعل بشین از سه حرف باشد و لا یجاو زست  
بدانکه ثلاثی مجرد در شش باب اول فعل یفعل یفتح عین  
و کسر مضارع ضرب یضرب ضربا ضارب ضرب یضرب یضرب یضرب  
و النبی لا یضرب و انظر مضرب یضرب الاله مضرب یضرب یضرب یضرب  
و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب یضرب باب دوم فعل یضرب عین  
ضم مضارع نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر یضرب نصران نصر

































و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه  
و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

نحو کسره و فاعلم معجم و موافقت فعل و فعل لازم و فاعلی آن لام و را و نون و

حرف یسین نبوده و بطاوع فعل نحو غلقت الباب فاعلم معجم و یسین فاعلی

لزم غالب سالفه لازم و مطاوع فعل و موافقت سلفه و فاعلی

افعیلا لزم و سالفه لازم و نون و عیب ثانی و افعال بنی

للمبالغة و فعل المعانی کثیره لم یروا الا صحاح و مضاعفا و هموز اقلیلا و

فعل و قد یقتب و ال لازم بطاوع فعل و کذا فعل و محیی مقتضا

و فی المملقات سالفه ایضا فصل بدانکه جمله افعال

بهار قسم است محیی لفظی که از حروف اصلی آن حرف علت میزه

بهار قسم است محیی لفظی که از حروف اصلی آن حرف علت میزه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

و چون علاج لازم است  
علیه فاعلم معجم باشد و علامه

مضاعف رباعی کہ فا و لام اول و عین و لام ثانی و شین و شین

در آمدن خرد  
الرمی تبار از ارضیت  
تسبیح کن  
چنانکه گفته سخن کردن  
از اراده فیض آن در  
الوقایع تکلیف  
نزدیک شدن  
سوده شدن  
از نوادر الوصول  
الطوبی  
فرا افشادن  
نوادر الوصول



مکتوبی از حضرت امام علیه السلام به حضرت علی بن ابی طالب در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

# وزیر اوت خوات و ابدال آوردن شریک بجا می

بایرکت او غلام سیدین کی از دو بخش در دیگر وقت تقدیم  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

و بین این ای خواندن همزه در میان همزه میان حرفه و فن بکرت  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

یا مایل همزه بود اما اعلان تعلیل تخفیف در علت اصول مهم  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

همزه ساکن در غیر نام و ناموس مل شود یا اخت حرکت مایل جواز اگر  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

منفرد است و جوابا اگر پس همزه بود کل و خذ و مرثا و همزه متحرک بعد  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

و یا ای ساکن که زائد اند نه برای حق و است جنس مایل که دو پس غلام  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

چون فیس و متف و و خطی و بعد ساکن غیر مایل و الف و فون  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

مکتوبی از حضرت امام علیه السلام به حضرت علی بن ابی طالب در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری

مکتوبی از حضرت امام علیه السلام به حضرت علی بن ابی طالب در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری









و با خشی است که در این  
نقل از آن چون از خود  
جواب و دلیل بودید  
منقول جواب چنانکه  
آن عاقل منقول از خود  
در این باره است

سید ارمی یورنخ ططیل رشاد

[illegible]









در لیاضم ال وقد کسر ایتبا عا و بشتین و و او او

۵۰

مجلس علم و ادب  
کتابخانه عمومی  
شماره ثبت کتابخانه  
تاریخ ثبت کتابخانه

[illegible]



علت مناسب و گشت  
دعا بگوهر گشت پندار حق در بر  
اشفت بگوهر پندار حق  
لین و ملامت از حق  
ای و دلمش از حق  
ای و دلمش از حق

تو را در حق  
تو را در حق  
تو را در حق  
تو را در حق  
تو را در حق  
تو را در حق

فصل اول در او شوکتین لام کله بدر آمدن جازم و در امر بیفتد

بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا  
بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا  
بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا  
بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا

او عوا او عوا و لم یق و یای آخر مغالطه جازم

و بدش توین آید خو جوی و جوی آید و یای آخر مغالطه دست

که یکی بیفته و دیگری حکم یای مغالطه یای بد خو حکم یای

و طی درستی و دومی است و دوما گویند خو حارث و طی

دیگر بجای و او و یای ساکن بعد فته الی یروم چون

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

نات و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق

تو را در حق





اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است

یادیده و اگر نه با نقل بخونید و در دو سه فزاد و یک ادغام  
 ساکن غیر مدیه اجبت است و ادغام متحرک جائز اگر ماقبل و متحرک  
 یادیده و دوم متحرک و الا نه شرط ادغام است که اعلال ضرا  
 نشود بخوار عومی و بس نبود ای در هم با متحرک اول نخور  
 حرف اول های سخته و بدل از همزه الف در هم فیه نباشد و دوم  
 برای احاق نبود با متحرک اول متمتع است بخود و نوبت  
 متمیز و متباعد که بعد متحرک هست یادیده و در دو و همزه که  
 مشد و الوضیع که واجب است نحو سائل بیان مجاب

اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است

اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است  
 اول بجهت اجتماع متکین در تانی بجهت اجتماع  
 با وجود زیادت نفوت که اسکان است



[illegible]

بجای آنکه در زبان پند و اندرز باشد  
زبان را بجهت برادر و صطفی خلق مختصه بر آن حروف است لذلالت

زبان را بجهت برادر و صطفی خلق مختصه بر آن حروف است لذلالت

که هر رباعی و خماسی زبان خبر و آرد و در مقابل آن حرف

الفاظی که در و باشد صفت بود و در مقابل آن حرف

صفت بود و در مقابل آن حرف

یا صفت قلب اول ثانی است مگر تعارض و بس حرفی بحرانی

یک کلمه مانع او غامض است خود و غیره و حرف حلقی

حرف حلقی که از آن داخل است مدغم نشود مگر خاد و عین و

قلب هر دو بجا خود از خود جدا و مگر خاد و عین

عبد و در وقت سخن آنست که در زبان پند و اندرز  
زبان را بجهت برادر و صطفی خلق مختصه بر آن حروف است لذلالت

عبد و در وقت سخن آنست که در زبان پند و اندرز  
زبان را بجهت برادر و صطفی خلق مختصه بر آن حروف است لذلالت

عبد و در وقت سخن آنست که در زبان پند و اندرز  
زبان را بجهت برادر و صطفی خلق مختصه بر آن حروف است لذلالت







[illegible]





































نیز فتمه خوانند و عین کسره فتمه و کسره و تیم سکون نیز خوانند و ناقص و اوی و اجوش سکون و فتمه و عین حیره فتمه و تیم سکون نیز خوانند و ناقص یائی و اجوش سکون و فتمه اما صفت و مضاعف هر سه بر سکون است فقط و فصل کفعله و در معنی جمع بود انچه آید بمحور تا با آخر مضاعف و در کماة و جتن تا یا یا از آخر مخمور و مخمور و مخمور

بود یا مر او را جمع کسره نیاید به تا تائیت در و یکنی و حکم الف نیز فتمه خوانند و عین کسره فتمه و کسره و تیم سکون نیز خوانند و ناقص و اوی و اجوش سکون و فتمه و عین حیره فتمه و تیم سکون نیز خوانند و ناقص یائی و اجوش سکون و فتمه اما صفت و مضاعف هر سه بر سکون است فقط و فصل کفعله و در معنی جمع بود انچه آید بمحور تا با آخر مضاعف و در کماة و جتن تا یا یا از آخر مخمور و مخمور و مخمور

چون کماة و جتن تا یا یا از آخر مخمور و مخمور و مخمور

نیز فتمه خوانند و عین کسره فتمه و کسره و تیم سکون نیز خوانند و ناقص و اوی و اجوش سکون و فتمه و عین حیره فتمه و تیم سکون نیز خوانند و ناقص یائی و اجوش سکون و فتمه اما صفت و مضاعف هر سه بر سکون است فقط و فصل کفعله و در معنی جمع بود انچه آید بمحور تا با آخر مضاعف و در کماة و جتن تا یا یا از آخر مخمور و مخمور و مخمور









وَالْكَسَّابَاتِ فِي الَّذِينَ ذَلَّلُوا بِغَيْرِ الْإِسْلَامِ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُقَالُ لَكَ تِلْكَ آيَاتُنَا نَعْلَمُ الْفَاهِينَ

[illegible]



فان نیست در حق گفته کسی که این را  
 از بیان سخن در اندازان نداد  
 فاسد است در حدیثی که این را  
 از بیان سخن در اندازان نداد  
 فاسد است در حدیثی که این را  
 از بیان سخن در اندازان نداد

و اختصار و آسایش شاد و نسبت ای احقاق می باشد

آخِر کلمه تا دلالت کند بر بستگی چیزی بمذلول آن نحو عری  
 چون احوال است "فید عری" "فید عری"

و یای شد برای مبالغه و آخر می و برای مصدریت بزیاد

تا تیر آید و فعل حرف لاحق نشود مگر آنکه علم شوند پس بقیه

در و تاتی نیست چون رسل گونی و امراة کوفیه و و و زیاد

تشبیه و جمع و شبان مگر آنکه علم گردند و معرب بجز

عسیرتری و یای شد بعد اکثر از و حرف مثل کرسی و شافعی

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

بخانی و مرعی در کرسی و شافعی و بخانی و مرعی و و و و

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب



[illegible]





[illegible]

بیگفتن چون ناطق و از اصفانی اگر گفت است بامدلول جزو  
 درین کتب  
 کتابخانه  
 کتابخانه

دوش معلوم و در اضافت مقصود است جز اول چون خبری  
یعنی مشهور  
مضاف الیه  
مثال مشهور در جزو دوم  
در این کتاب

ورسٹولی والا تانی خواہ امرتی ومانند درازنمی ورسٹولی  
در علی رسول  
لا بیجا جود در اخلاص  
ت چو غرض غایت رسول

مرکزى و بلوى و پست و االى و محصى و عيسى و عبد ربه  
در عهد شمس

**شاذت و بیضاع من سیم سی معال لعلکله اوصاف**

و فاعل صاحب و مفعول به همان مریض است  
و وزن فاعل برای صاحب آن و وزن مفعول به برای مریض است و این آن شیء است

و حدیث کے ایساں کہ نہ پرانی ہو نہ کچھ پرانی ہو  
 چنانچہ شیخ صاحب نے فرمایا ہے  
 انصاری نے جو حدیث طحاوی نے آراہا ہے اسے ہم نے رد کیا ہے اور حدیث  
 اذہم بدل کر دیا ہے  
 اس کے بعد شیخ صاحب نے فرمایا ہے  
 اس کے بعد شیخ صاحب نے فرمایا ہے  
 اس کے بعد شیخ صاحب نے فرمایا ہے

[illegible][illegible][illegible]



تو که سزاوارتر از منی  
بهرت باطنی از لایقانی  
بگو که سزاوارتر از منی  
بهرت باطنی از لایقانی















باعت خراج نشود و در کلمه کاف غام بود یا شبیه اشتقاق برقی  
بهر نام که می شود  
تصحیح و پسندیدنی را یک غام و پسندیدنی را یک غام و پسندیدنی را یک غام  
چیم برای الحاق یا فاعل لوجود ج و اگر شبیه موشن شدن ج تک  
او غام است چنانکه خود مود و اگر تک توجیح شبیه بود و در  
بوزن اغلب پس موطع فاعل باشد لوجود و موطع به موطع و  
رمان فعلان بود لوجود و در موطع فعلی فعال که این وزن باشد  
اغلب است اگر شبیه هر دو تقدیر است چیم و پسند بوزن اغلب  
و بعضی با قیس پس همان فوعال از ضمن است بل فعلان از حوم

مولوی که در این است بنابر این اشتقاق از راست و در موطع  
اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع  
که باشد همان از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع  
الامکان لغت و موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
را اسمی که در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
را بنام موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
لازم می آید مولوی که در این است بنابر این اشتقاق از راست و در موطع  
معدوم می باشد و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست

ویم از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
دال لازم است تا کلمه غام باشد و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
تقدیر زیادت حوت و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
بسیار اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
مطوب بسیار اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
کتاب مولوی که در این است بنابر این اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست

و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست  
در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست

سوزن که در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست و در موطع اشتقاق از راست

فصل در بیان اقسام غلبه و مغلوبه  
 غلبه بر دو قسم است اول غلبه بر اهل حق و ثانی غلبه بر اهل باطل  
 و غلبه بر اهل حق بر دو قسم است اول غلبه بر اهل حق در دنیا و ثانی غلبه بر اهل حق در آخرت  
 و غلبه بر اهل باطل بر دو قسم است اول غلبه بر اهل باطل در دنیا و ثانی غلبه بر اهل باطل در آخرت

مگر اغلب است و مغلوب بود نه فعلی که اگر چه در آن است  
 اما مغلوب است و اگر اغلبیت بود بر او بر اند چون از حرم  
 از فعلان است یا فاعلوان و اگر شبیه اصلا بود پس با اغلبیت  
 و اگر نباشد هر دو برابرند

فصل

کشف بینی من گذار مثل گذر آسان شود یعنی اگر بنا کنی مثلاً از دعا  
 چگونه بسیاری یا ساخته میشود از چنین لغات چنین

مانند صحائف در آن آنچه قیاس خواهد پس آری چگونه آید  
 جوشن و عایا بود پس و عایا مبنی گشته است و صحائف مبنی علیه و  
 و عایا مبنی و آبا علی گویند مکن و بیفزائی در مبنی

و از این جهت است که غلبه بر اهل باطل در دنیا و آخرت  
 و غلبه بر اهل باطل در دنیا و آخرت  
 و غلبه بر اهل باطل در دنیا و آخرت

فصل در بیان اقسام غلبه و مغلوبه  
 غلبه بر دو قسم است اول غلبه بر اهل حق و ثانی غلبه بر اهل باطل  
 و غلبه بر اهل حق بر دو قسم است اول غلبه بر اهل حق در دنیا و ثانی غلبه بر اهل حق در آخرت  
 و غلبه بر اهل باطل بر دو قسم است اول غلبه بر اهل باطل در دنیا و ثانی غلبه بر اهل باطل در آخرت

از غلبه بر اهل باطل در دنیا و آخرت  
 و غلبه بر اهل باطل در دنیا و آخرت  
 و غلبه بر اهل باطل در دنیا و آخرت















میکند او را از این بنام و میانی این  
پایه ای که است در او و هم در الفاظ  
که در او است و در او و هم در الفاظ  
که در او است و در او و هم در الفاظ

و بعضی میگویند عثمان معاویه را لی الت نویسد و میفرماید

بعد از او جمع که در فعلست و ضمیر مفعول بر و نه پیوسته بود و عطف به  
مگر در چون قدر و الم قصد و او در مائسان از جهت مائنه و در آن تا جدا

شود از مائنه و او بعد عمر و در حالت رفع و جرات نیز یا بر عمر و در اول و یا  
موفق و لک و در آن از جهت مخالفت الیک و او را بواسطه متابعت

و در آن جهت رقت الی حرف و شبهه جزئی با کلمه که حرف متصل  
چون انا و اینها و کما چنانچه آن ناصبه این شرطیه با او و هم حسین با او بر تقدیر بنا



که بعد از او جمع که در فعلست و ضمیر مفعول بر و نه پیوسته بود و عطف به  
مگر در چون قدر و الم قصد و او در مائسان از جهت مائنه و در آن تا جدا  
شود از مائنه و او بعد عمر و در حالت رفع و جرات نیز یا بر عمر و در اول و یا  
موفق و لک و در آن از جهت مخالفت الیک و او را بواسطه متابعت  
و در آن جهت رقت الی حرف و شبهه جزئی با کلمه که حرف متصل  
چون انا و اینها و کما چنانچه آن ناصبه این شرطیه با او و هم حسین با او بر تقدیر بنا

و بعضی میگویند عثمان معاویه را لی الت نویسد و میفرماید  
بعد از او جمع که در فعلست و ضمیر مفعول بر و نه پیوسته بود و عطف به  
مگر در چون قدر و الم قصد و او در مائسان از جهت مائنه و در آن تا جدا  
شود از مائنه و او بعد عمر و در حالت رفع و جرات نیز یا بر عمر و در اول و یا  
موفق و لک و در آن از جهت مخالفت الیک و او را بواسطه متابعت  
و در آن جهت رقت الی حرف و شبهه جزئی با کلمه که حرف متصل  
چون انا و اینها و کما چنانچه آن ناصبه این شرطیه با او و هم حسین با او بر تقدیر بنا

# حواشی مشق صفحہ ۱۵

**قوله** اولیٰ شالی خبر از ادوی در اصل از ادوی بود یا بقاعده قاض افتاد و همزه ساکن جهت کسره قبل  
 باید بدل شد و حاصل آمد پس نزد بعضی قلب و او غام میکنند اگر چه یا و او جمع آمده و اول ساکنست زیرا که  
 او و تبدیل از همزه است چنانکه در ایوار مصدر و بعضی گویند هرگاه ابدال همزه باید واجب شد قلب او که بعد  
 آنست باید او غام یا در یانیز شود و قیاس آنکه در آخرش سه یا جمع شود حذف اخیرست نزد بعضی از مشایخ  
 حذف شود و برین تقدیر برای پیر سه حرکات آید و نزد بعضی منوی در رفع و جرس ای یکبیر متونین در رفع  
 و جبر گویند **قوله** و اعظم ای بنای اعظم بر وزن اشعر یعنی تار یک شد از ادوی و ادوی **قوله**  
 قوله اینیای ای از ادوی برین صورت یکبیر همزه و سکون یا فو فتح همزه و تشدید یای مفتوح و الف صهلش  
 را و انبیای سه یا بود بر وزن اعظم اصل اعظم واجب کسره قبل یا کرد یای ای شد یای ساکن متحرک  
 او غام یافت و یای خیره برای فتحه قبل الف شد اینیای حاصل آمد از ک و رضی **قوله** را و انبیای  
 مثل اعظم از ادوی یکبیر همزه و سکون یا فو فتح یای شد قبل الف اصله از ادوی سه یا یا یای ای  
 ثانی دغم شد ثالث برای فتحه قبل الف گردید و همزه از کسره قبل یا گشت را و انبیای حاصل آمد و یا  
 در او دغم نشود با لاتفاق زیرا که همزه اول برای وصلست پس هرگاه وصل یا مفتوح واقع شود همزه  
 دوم باز آید زیرا که علت ابدش یا باقی نخواهد ماند مثل قال اند و یا ۱۲ از ح و ک **قوله** را و انبیای کسره یا

یکبیر همزه و سکون یا فو فتح یا و تشدید یای مفتوح اصلش یا فو فتح  
 اخذ و آن در و او و یای دوم قاعده سید کریمه مذکور است  
**قوله** اولیٰ شالی خبر از ادوی در اصل از ادوی بود یا بقاعده قاض افتاد و همزه ساکن جهت کسره قبل  
 باید بدل شد و حاصل آمد پس نزد بعضی قلب و او غام میکنند اگر چه یا و او جمع آمده و اول ساکنست زیرا که  
 او و تبدیل از همزه است چنانکه در ایوار مصدر و بعضی گویند هرگاه ابدال همزه باید واجب شد قلب او که بعد  
 آنست باید او غام یا در یانیز شود و قیاس آنکه در آخرش سه یا جمع شود حذف اخیرست نزد بعضی از مشایخ  
 حذف شود و برین تقدیر برای پیر سه حرکات آید و نزد بعضی منوی در رفع و جرس ای یکبیر متونین در رفع  
 و جبر گویند **قوله** و اعظم ای بنای اعظم بر وزن اشعر یعنی تار یک شد از ادوی و ادوی **قوله**  
 قوله اینیای ای از ادوی برین صورت یکبیر همزه و سکون یا فو فتح همزه و تشدید یای مفتوح و الف صهلش  
 را و انبیای سه یا بود بر وزن اعظم اصل اعظم واجب کسره قبل یا کرد یای ای شد یای ساکن متحرک  
 او غام یافت و یای خیره برای فتحه قبل الف شد اینیای حاصل آمد از ک و رضی **قوله** را و انبیای  
 مثل اعظم از ادوی یکبیر همزه و سکون یا فو فتح یای شد قبل الف اصله از ادوی سه یا یا یای ای  
 ثانی دغم شد ثالث برای فتحه قبل الف گردید و همزه از کسره قبل یا گشت را و انبیای حاصل آمد و یا  
 در او دغم نشود با لاتفاق زیرا که همزه اول برای وصلست پس هرگاه وصل یا مفتوح واقع شود همزه  
 دوم باز آید زیرا که علت ابدش یا باقی نخواهد ماند مثل قال اند و یا ۱۲ از ح و ک **قوله** را و انبیای کسره یا

اتو و شالی  
 از خبر





ع ۳۹ ف  
ن ۲

DUE DATE

ف ۲۹۲۳۷۵

۲۲-۹

۲۹۲۶۷۵  
۳۹۴  
۴۵۰۹  
۳۹۴  
۲۵  
۲۴۰۹  
۲۹۲۶۷۵  
فصول اکبری